

هو العليم

ترجمه و بیان رساله حقوق امام سجاد علیه السلام

مجلس اول

بیانات

علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

طهران، مسجد قائم، رمضان ۱۳۹۸ هـ.ق

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

حقوق سه گانه مترتب بر انسان

حقوقی که برای انسان متصور است سه حق است: یکی حق خدا، یکی حقی که اختصاص به خودش دارد **فی ما بینہ و بین اللہ**، و یکی هم حقوق مردم.

اگر انسان به این حقوق رفتار کرد این شخص عادل است و در تمام آن مراحل، طبق آن وظیفه الهی و عقلی و شرعی خود رفتار کرده است؛ و اگر رفتار نکرد، ظالم است، یعنی آن حق را در جای خودش اعمال نکرده است.

بنابراین، معنای ظلم این می شود که انسان آن حقی را که باید در جای خودش عمل بکند، نکند؛ اگر حق خدا را عمل نکند ظالم به خداست، اگر حق خودش را عمل نکند ظالم به خود است، و اگر حق

دیگران را عمل نکند نسبت به آنها ظالم است. و در هر یک از این مراحل، اگر حق را عمل کند، دیگر ستمگر نیست و عادل است.

اما حق خدا، این است که انسان باید معتقد باشد که پروردگار واحد است و در ذات و صفت و فعل شریک ندارد. قائل به توحید باشد؛ شرک، ظلم است.

اما حقوقی که راجع به خود انسان یا راجع به دیگران است، این حقوق بسیار است.

توضیحی دربارهٔ رسالهٔ حقوق امام سجاد و

سند آن

حضرت سجاد علیه السلام یک کاغذی برای یکی از اصحاب خود می‌نویسند و در آن نامه، حقوقی [را] که بر عهدهٔ انسان است یک‌به‌یک می‌شمارند. این [نامه]، به نام رسالهٔ حقوق حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام در بین علما معروف است.

مرحوم ابن‌بابویه قمی (شیخ صدوق) در دو

کتاب خود خصال^۱ و مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه^۲ نقل کرده است؛ و ابن شعبه حَرَّانِي - که از علمای قرن چهارم هجرت است - در کتاب تُحَفُّ الْعُقُول^۳ نقل کرده است؛ و سید بن طاووس در کتاب فلاح السَّائِلِ^۴ از رسائل مرحوم محمد بن یعقوب کلینی نقل می‌کند؛ و مرحوم حاجی نوری در مُسْتَدْرَك^۵ ذکر می‌کند؛ و شیخ طبرسی در کتاب مکارم الأخلاق^۶ که از کتب بسیار نفیس است، این رساله را از اول تا به آخر ذکر می‌کند.

و آنچه استفاده می‌شود [این است که] سند این روایت هم سند بسیار خوبی است، مخصوصاً شیخ نجاشی در کتاب رجال خود در احوالات ابو حمزه ثمالی که راویِ این نامه حضرت سجاد علیه السلام است، با سند بسیار خوبی این روایت را از ابو حمزه

^۱ الخصال، ج ۲، ص ۵۶۴ - ۵۷۰.

^۲ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۲، ص ۶۱۸ - ۶۲۶.

^۳ تحف العقول، ص ۲۵۵ - ۲۷۲.

^۴ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۶۹، به نقل از فلاح السَّائِلِ. قابل ذکر است در نسخه‌های طبع شده کتاب فلاح السَّائِلِ این روایت یافت نشد. (محقق)

^۵ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۵۴ - ۱۷۱.

^۶ مکارم الأخلاق، ص ۴۱۹ - ۴۲۴.

ثمالی از حضرت سجاد نقل می کند.^۱

حالا ما إن شاء الله این رساله را که به نام رساله

حقوق معروف است، به نحو مختصر بیان می کنیم و

توجه داشته باشید که إن شاء الله خداوند همه ما را به

فرا گرفتن و عمل کردن [به آن] موفق کند.

متن رساله حقوق امام سجاد علیه السلام

این کتاب، کتاب مکارم الأخلاق شیخ طبرسی

است و من از این کتاب نقل می کنم:

حق خدا

رَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ (أَبِي حَمْزَةَ) الثُّمَالِيِّ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]، قَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: **حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ أَنْ تَعْبُدَهُ [و] لَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.**

حضرت فرمودند:

«حق خدا، آن خدایی که از همه بزرگتر است (یا آن حقی که از همه حقوق پروردگار بزرگتر است؛ و محتمل است که در این عبارت، معنا همین باشد). بزرگترین حق خدا بر تو، آن است که او را ستایش کنی و عبادت کنی و برای او به هیچ وجه شریکی قائل نشوی؛ و اگر این کار را کردی از روی اخلاص، خداوند علیّ اعلیٰ بر عهده خودش قرار داده است که امر تو را در دنیا و آخرت اصلاح کند و تمام امورات تو را خودش کفایت کند.»

حق نفس

و حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

«حقی که خودت بر خودت داری، این است که نفس خود را در راه طاعت پروردگار عَزَّ وَ جَلَّ استخدام کنی و به طاعت بگماری.»

حق زبان

و حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَى وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَايِدَةَ لَهَا وَ الْبِرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ.

«حقی که زبان تو بر تو دارد و اگر طبق این حق رفتار کنی، حق زبان را داده ای و الا نسبت به زبان خود ظالم بوده ای، این است که مقام زبانت را از فحش دادن گرامی تر بداری [و] بالاتر قرار بدهی، و او را به سب و لعن و شتم و فحش مؤمنین آلوده نکنی؛ و دیگر این است که زبانت را به کارهای خیر و گفتارهای خیر عادت بدهی و گفتار زیادی ای [را] که برای تو فایده ای ندارد از زبان خود حذف کنی و با زباننت به مردم نیکی کنی و با گفتار خوب آنها را هدایت و ارشاد کنی.»

حق گوش

و حَقُّ السَّمْعِ تَنْزِيهُهُ عَنِ سَمَاعِ الْغَيْبَةِ وَ سَمَاعِ مَا لَا يَحِلُّ سَمَاعُهُ.

^۱ رجال النّجاشی، ص ۱۱۶.

«حق گوش تو برای تو، آن است که از شنیدن غیبت، او را منزّه و پاک بداری؛ و همچنین از شنیدن هرچه شنیدنش برای تو حلال نیست.»

حق چشم

و حَقُّ الْبَصَرِ أَنْ تَغُضَّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ تَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ.

«حقی که چشم تو بر تو دارد، آن است که آن چشم را پایین بیندازی و خیره نگاه نکنی به آنچه نگاه کردن تو به آن چیز برای تو حلال نیست؛ و دیگر حقی که چشم دارد این است که با نگاههایی که می‌کنی عبرت بگیری و از آیات پرودگار، به توحید پرودگار بررسی و در راه مصالح خود، چشمت را استخدام کنی.»

حق دست

و حَقُّ يَدِكَ أَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ.

«حق دست تو بر تو، این است که دست‌های خود را نگشایی [و] باز نکنی به‌سوی هرکاری که آن کار بر تو حلال نیست.»

حق پا

و حَقُّ رَجْلَيْكَ أَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فِيهِمَا [فَبِهِمَا] تَقِفُ عَلَى الصِّرَاطِ، فَاَنْظُرْ أَنْ لَا تَزِلَّ بِكَ فَتَتَرَدَّى فِي النَّارِ.

«حق دو پای تو بر تو، این است که با دو پای خود حرکت نکنی [و] نروی به‌سوی آن اماکنی که رفتن به‌سوی آن اماکن و وقوف در آن اماکن بر تو جایز نیست؛ چون خداوند علیّیّ اعلیّیّ روز قیامت با همین دو پا تو را روی صراط نگاه می‌دارد. نگاه کن کاری نکنی که در آن روز موجب شود که این پاهای بلغزد و تو را به رو در آتش بیندازد.»

حق شکم

و حَقُّ بَطْنِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ وِعَاءً لِلْحَرَامِ وَ لَا تَزِيدَ عَلَى الشَّبْعِ.

«حق شکم تو بر تو، این است که آن را ظرف برای حرام قرار ندهی؛ و دیگر آنکه زیادی از مقدار سیر شدن نخوری [و] وقتی که سیر شدی، از غذا دست بگشی.»

حق پاکدامنی

و حَقُّ فَرْجِكَ أَنْ تُحَصِّنَهُ عَنِ الزَّنا وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يَنْظَرَ إِلَيْهِ.

«حق آلت رُجولیت یا آلت اُنوُثیت بر تو این است که از زنا او را محفوظ بداری و او را حفظ کنی از اینکه دیگری به او نظری کند.»

حق نماز

و حَقُّ الصَّلَاةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا مِرْقَاةٌ (أَوْ وَفَادَةٌ) إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَّكَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ قِمْتَ مَقَامَ الدَّلِيلِ الْحَقِيرِ الرَّاغِبِ الرَّاهِبِ الرَّاجِي الْخَائِفِ [المُسْكِينِ] الْمُسْتَكِينِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظَمِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَ الْوَقَارِ وَ تُقْبَلُ عَلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَ تَقِيمُهَا بِحُدُودِهَا وَ حَقُوقِهَا.

«نماز بر انسان یک حقی دارد [و] انسان باید حق نماز را ادا کند. حقی که نماز بر تو دارد، این است که بدانی که آن نماز حکم یک نردبانی دارد که از پله‌های او بالا می‌روی به‌سوی خدا و به‌وسیله آن وفود می‌کنی و وارد می‌شوی بر خدا عزّ و جلّ و تو در حال نماز، ایستاده‌ای بین دو دست پرودگار عزّ و جلّ.

پس زمانی که این را دانستی، در حال نماز می‌ایستی در پیشگاه پرودگار، ایستادن یک عبد ذلیل حقیری که رغبت به رحمت خدا دارد و از عذاب خدا ترسناک است، امید به فضل و کرم خدا دارد و از عذاب خدا و اعمال سیئه خود می‌ترسد و با حالت فقر و استکانت و تضرع، نماز می‌خواند و تعظیم می‌کند و تجلیل می‌کند در حال نماز آن کسی را که در مقابل او ایستاده است، و برای او نماز می‌خواند با حال سکون و وقار. و اقبال می‌کنی در حال نماز به قلب خودت نسبت به ساحت مقدس پرودگار و نماز را اقامه می‌کنی از اول تا به آخر با تمام حدود و حقوقی که برای نماز معین شده است. این حق نماز.»

حق حج

و حَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وَفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ وَ فِرَارٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكَ وَ فِيهِ قَبُولُ تَوْبَتِكَ وَ قَضَاءُ الْفَرَضِ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ.

«حقی که حج بر تو دارد این است که بدانی کسی که حج می‌کند وارد می‌شود به‌سوی پرودگار خود و فرار می‌کند از دست گناهان و سیئات خود، در عالم رحمت و سعه فضل و کرم خدا. و در حج باید بدانی که موجب قبولی توبه تو و برآورده شدن آن امری است که خداوند علیّیّ اعلیّیّ بر تو واجب کرده است و بر عهده تو گذاشته است.»

حق روزه

و حَقُّ الصَّوْمِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ حِجَابٌ ضَرَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى لِسَانِكَ وَ سَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ وَ بَطْنِكَ وَ فَرْجِكَ لِيَسْتَرْكَ بِهِ مِنَ النَّارِ، فَإِنْ تَرَكَتَ الصَّوْمَ خَرَقْتَ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ.

«حق روزه بر تو آن است که بدانی که خداوند علیّیّ اعلیّیّ روزه را یک سپری قرار داده است که تو را از آتش حفظ کند، و حجابی است که خداوند علیّیّ اعلیّیّ [بر تو افکنده] و مْهری است که بر دهان تو زده و بر گوش تو زده و بر چشمان تو زده و بر شکم تو زده و بر آلت آمیزش تو زده است، برای اینکه تو را به‌واسطه این حجاب

از آتش جهنم در امان نگه دارد. بنابراین، اگر روزه را ترک کردی آن پرده حجاب پروردگار را پاره کردی و آن پرده را گسیخته‌ای.»

حق صدقه

وَحَقُّ الصَّدَقَةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا تُخْرِكُ عِنْدَ رَبِّكَ [عَزَّوَجَلَّ] وَوَدِيعَتَكَ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الشَّهَادِ عَلَيْهَا، وَكُنْتَ بِمَا تَسْتَوِدُّهُ سِرًّا أَوْثَقَ مِنْكَ بِمَا تَسْتَوِدُّهُ عَلَانِيَةً، وَتَعْلَمُ أَنَّهَا تَدْفَعُ الْبَلَاءَ وَالْأَسْقَامَ عَنْكَ فِي الدُّنْيَا وَتَدْفَعُ عَنْكَ النَّارَ فِي الْآخِرَةِ.

«حق صدقه که می‌دهی [و] احسانی [که] به فقرا، ایتم، مساکین [و] بیچارگان [می‌کنی]، این است که بدانی این صدقه‌ای که می‌دهی از بین نمی‌رود؛ بلکه ذخیره‌ای است برای تو که پیش می‌فرستی و در نزد پروردگار تو باقی می‌ماند؛ و این امانتی است که خدا برای تو نگاه می‌دارد، آن امانتی که برای سپردن به خدا احتیاج به دو شاهد نداری که شاهد بگیری که خدایا من این دو شاهد را گواه می‌دارم که این امانت را به تو سپرده‌ام؛ احتیاج به شاهد ندارد.

و این صدقه‌ای را که می‌دهی و امانت به‌دست پروردگار می‌سپاری، اگر سِرّاً بدهی، محکم‌تر است از این امانتی که علانیّتاً و چهاراً می‌دهی و خدایی‌ناکرده با دادن صدقه، ریائی و عُجبی و خودپسندی در کانون وجود تو رخنه می‌کند؛ و باید بدانی که این صدقه دفع بلا و تمام مرض‌ها را از تو می‌کند در دنیا و دفع می‌کند از تو آتش را در آخرت.»

حق قربانی

وَحَقُّ الْهَدْيِ أَنْ تُرِيدَ بِهِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا تُرِيدَ بِهِ خَلْقَهُ وَ لَا تُرِيدَ بِهِ إِلَّا التَّعَرُّضَ لَوَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَجَاةَ رُوحِكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ.

«حق هَدَی [و] قربانی‌ای که می‌کنی [و] با خود می‌بری مکه، در خود مکه... (اگر عمره انجام می‌دهی به عمره مفرده، و اگر حج انجام می‌دهی به حج قرآن یا حج تمتّع؛ و در منی قربانی می‌کنی، اسم آن قربانی، گاو یا گوسفند یا شتر باشد، اسم او هَدَی است.) آن هدیی را که با خود می‌بری و در آنجا قربانی می‌کنی، حقی دارد؛ حقتش این است که به‌واسطه آن قربانی، اراده کنی خدای عزّ و جلّ را (یعنی وصول به مقام فنا و لقاء پروردگار) و اراده نکنی از این قربانی، مخلوقات را و اراده نکنی مگر تعرّض لَوَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، که در این قربانی، هیچ غرض و هیچ مقصدی نیست مگر اینکه پروردگار قبول کند و در اثر این قربانی که فنائی است، نمونه‌ای از فناء نفس و ذات انسان در مقابل پروردگار و وصول به مقام لقاء او باشد؛ و دیگر نجات و رستگاری و آزادی روح توسّط در روزی که خدای علیّ اعلیّ را ملاقات می‌کنی.»

حق پادشاه

وَحَقُّ السُّلْطَانِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ جُعِلْتَ لَهُ فِتْنَةً وَ أَنَّهُ مُبْتَلًى فِيكَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ عَلَيْكَ مِنَ السُّلْطَانِ وَ أَنْ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِسَخَطِهِ قَتْلَیْ بِیَدِكَ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ تَكُونَ شَرِيكًا لَهُ فِيمَا يَأْتِيكَ [يَأْتِي] إِلَيْكَ مِنْ سُوءٍ.

«حق سلطان و حاکم، آن است که بدانی که خدای علیّ اعلیّ تو را نسبت به او فتنه قرار داده؛ یعنی وجود تو را موجب آزمایش و امتحان او قرار داده، و او مبتلاست به تو به‌واسطه آن حقوقی که پروردگار علیّ اعلیّ برای تو بر عهده او قرار داده و گرفتار توسّط.

و باید بدانی که متعرّض سَخَط و غضب او نشوی تا با دست خود، خود را به تهلکه بیندازی؛ و در این‌صورت اگر اختیاراً با دست خود، خود را به تهلکه بیندازی، شریک خواهی بود با او در آن سوء و گزند که از جانب او به تو می‌رسد.»

حق استاد

وَحَقُّ سَانِسِيكَ بِالْعِلْمِ التَّعْظِيمِ لَهُ وَ التَّوْقِيرُ لِمَجْلِسِهِ وَ حُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهِ وَ الْإِقْبَالُ عَلَيْهِ، وَ أَنْ لَا تَرْفَعَ عَلَيْهِ صَوْتَكَ [صَوْتِكَ عَلَيْهِ] وَ لَا تُجِيبَ أَحَدًا بِسَأَلِهِ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يُجِيبُ، وَ لَا تُحَدِّثْ فِي مَجْلِسِهِ أَحَدًا وَ لَا تُعْتَابَ عِنْدَهُ أَحَدًا، وَ أَنْ تَدْفَعَ عَنْهُ إِذَا ذَكَرَ عِنْدَكَ بِسُوءٍ، وَ أَنْ تَسْتَرَّ غُيُوبَهُ وَ تَظْهَرَ مَنَاقِبَهُ، وَ لَا تُجَالِسَ لَهُ عَدُوًّا وَ لَا تُعَادِي لَهُ وَلِيًّا، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَهِدْتَ لَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ بِأَنَّكَ قَصَدْتَهُ وَ تَعَلَّمْتَ عِلْمَهُ لِلَّهِ جَلَّ اسْمُهُ لَا لِلنَّاسِ.^۱

«حق آن کسی که تو را تربیت دینی می‌کند و به احکام و قرآن و حدیث و سیره پیغمبر آشنا می‌کند و تعلیم می‌کند تو را نسبت به امور دینی، این است که او را تعظیم کنی و توقیر کنی، در مجلس او محترم بنشینی، و خوب کلمات او را استماع کنی، و دائماً به او اقبال کنی و روی بیاوری، و در پیش او صوت و صدای خود را بلند نکنی [و] آهسته صحبت کنی، و اگر کسی از او سؤال می‌کند، جواب ندهی، صبر کنی، بگذاری خود او جواب بدهد.

و در مجلس و محضر او از کسی بیانی نکنی و سخنی نگویی و داستانی ذکر نکنی، و در نزد او از احدی غیبت نکنی؛ و زمانی که در غیبت او و پشت سر او، کسی او را به بدی یاد کرد، با شدت از او دفاع کنی و عیب‌های او را مستور کنی و مناقب و محاسن او را ظاهر کنی، و با احدی از دشمنان او مجالست نکنی و با دوستان او دشمنی نکنی.

زمانی که این کارها را انجام دادی، ملائکه پروردگار شهادت می‌دهند به اینکه تو در این علم که از او می‌خواهی بیاموزی، قصد خدا کردی و تعلّم کردی علم خود

^۱ مکارم الأخلاق، ص ۴۱۹ - ۴۲۰.

را برای خدای عزّ و جلّ، نه برای مردم و خوش آمد آنها و حُطام دنیا.»

این مقداری از آن رساله بود و شاید تقریباً سه ربع

دیگر از این رساله باقی باشد. إن شاء الله هر روز

مقداری بیان می کنیم تا به خواست خدا تمام شود.

صلواتی ختم کنید.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ